



■ به بهانه برگزاری کنگره نکوداشت

حجت الاسلام والمسلمین جمی

حجت الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی

نزول الجبال و لاتزل...

چند روزی که در آبادان میهمان آیت الله قائمی بودم تا راه اعزام به نجف هموار گردد، توفیق همراه شد و در خدمت ایشان، به دیدار علمای معروف آن زمان آبادان، حضرات آقایان سنا آبادی، مصدرا الامور، غلامحسین جمی، حاج آقا مکی، حاج آقا صدر هاشمی و برهانی و حاجی خرمی پرداختیم... (البته اشاره کنم که یک هفته بعد وسایل سفر قاچاقی اینجانب به عراق، توسط آیت الله قائمی فراهم شد و من عازم عراق شدم که داستان طولانی و مفصل آن را در جای دیگر نوشته‌ام و در اینجا نمی‌آورم.

آشنایی من با حضرت آقای جمی از آن زمان آغاز شد و بعد به هنگام سفر ایشان به قم که مکرر بود، خدمت ایشان می‌رسیدیم و گاهی هم ایشان در مسجد «قلب اسلام» و روزنامه «ندای حق» (چاپ تهران) مقاله می‌نوشتند که مورد استفاده قرار می‌گرفت.

□□□

حوادث به سرعت، یکی پس از دیگری رخ می‌دادند و می‌گذشتند و آنگاه که انقلاب اسلامی پیروزی شد، چیزی نگذشت که تجاوز بعث عراق به ایران اسلامی به کمک ارتجاع عرب و دستور و هدایت امپریالیسم غرب و در رأس آن امریکا، آغاز شد و آبادان و خرمشهر و اهواز و نخستین شهرهای نزدیک به عراق، مورد تهاجم وحشیانه متجاوز قرار گرفتند و به محاصره در آمدند. سپس بعضی از شهرها سقوط کردند و آبادان با اثر مقاومت مردمی و استقامت نیروهای مسلح به دست دشمن نیفتاد؛ ولی همچنان در محاصره باقی ماند.

حضرت آقای جمی به تعبیر امام (ره) مانند کوهی استوار که با طوفان شدید هم از جای خود تکان نمی‌خورد، در جای خود باقی ماند و با نور الهی به دفاع همه جانبه از آبادان پرداخت، «فقمتم بنورالامر حین فشلوا مضیت بنورالله حین وقفوا و استبدت برهانها کالجبل لا تحرکه القواصف و لاتزله العواصف و...» و حتی اگر کوه‌ها هم متلاشی و نابود می‌شدند و از بین می‌رفتند، او استقامت می‌ورزید چون می‌دانست که پیروزی از جانب خداوند است. «نزول الجبال و لاتزل... و اعلم ان النصر من عندالله.»

□□□

امام خمینی (ره) در پیامی خواستار شکستن حصر آبادان و نیروها از همه جا بسیج و رهسپار آبادان شدند. همشیره زاده‌ام مهندس باقر پشمینه آذر، دانشگاه و همه کاره‌ایش را راه کرد و همراه گروهی از همکاران خود، برای شکستن حصر آبادان عازم جبهه نبرد شد و قبل از حرکت از تبریز تلفنی با من تماس گرفت و خداحافظی کرد. من از او خواستم که به هنگام ملاقات حضرت آقای جمی، سلام مرا برساند و علت عدم توفیق حضور در شکست حصر آبادان را بگوید. باقر رفت و به هنگام نبرد برای شکست حصر

نزدیکی های نصف شب، به بند آمد و اسامی آقایان ربانی شیرازی، انصاری شیرازی، خلخالی، جهانتاب و اینجانب و چند نفر دیگر از روحانیون و طلاب را خواند و گفت، «آقایان وسایل خود را جمع کنید و حاضر شوند.» من به آقای خلخالی گفتم، «این احضار نیمه شبی چه مفهومی دارد؟» او با لحن خاصی گفت، «خوب معلوم است دیگر. احضار نصف شب یعنی اعدام!» ولی بعد معلوم شد که قرار است ما آزاد شویم. به همین دلیل با مرحوم دارپوش فروهر و دوستان خود در بند ۲ و دو نفر از زندانیان توده‌ای، خاوری و حکمت جو، خداحافظی کردیم و در اتاق سرهنگ، در مورد عواطف ملوکانه! و رفقای را امضا کردیم و همگی آزاد شدیم؛ با التزام به اینکه هر وقت «احضار» شدیم، خود را «معرفی» کنیم.

من چند روزی در قم ماندم و به علت خبرهای نگران کننده‌ای که از ادامه فشار و شکنجه دستگیرشدگان روحانی و غیر روحانی، به ویژه اعضای مؤتلفه، می‌رسید؛ چون احتمال تعقیب مجدد وجود داشت، تصمیم گرفتم برنامه قبل از دستگیری، یعنی سفر به عراق، نجف، اجرا کنم.

□□□

با تغییر لباس، با قطار شبانه اهواز جنوب و خرمشهر شدم. یک روز در خرمشهر خدمت مرحوم آیت الله شیخ سلمان خاقانی بودم و روز بعد همراه یکی از مریدان ایشان به آبادان رفتم و این بار در مدرسه علمیه آیت الله شیخ عبدالرسول قائمی که محل اقامت دوستان و اساتیدی بود که از شهرهای مختلف برای تبلیغ راهی آبادان می‌شدند؛ میهمان ایشان شدم. در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره کنم که آیت الله قائمی اصلاً صفه‌ای بود و پس از تحصیل مقدمات و سطح در آن شهر، عازم نجف شد و سالیانی دراز از محضر علما و مراجعی چون آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی استفاده‌های علمی کرد و در سال ۱۳۲۱ شمسی با صلاح‌دید معظم له، برای مقابله با بهائیت و گروه‌های دیگر و گروه‌های چپ که در منطقه جنوب فعال بودند، عازم آبادان شد و در آن شهر اقامت گزید و سپس نماینده تام الاختیار مراجع عظام نجف و قم؛ سید ابوالحسن اصفهانی، سید حسین بروجردی، سید محسن حکیم، سید ابوالقاسم خوبی و امام خمینی و آقای گلپایگانی و دیگران و در همه زمینه‌ها منشأ آثار خیر و برکات بسیاری شد و علاوه بر تدریس، حوزه علمیه آبادان را تأسیس کرد و یک کانون فرهنگی برای بانوان به وجود آورد و مساجد نو، مهدی و چند مسجد دیگر در آبادان و جزیره خارک و... بنا نمود و تا اوایل جنگ متجاوزین یعنی در آبادان انجام وظیفه و سپس به اصفهان مراجعت کرد و به اقامه نماز جماعت و تدریس و تفسیر قرآن پرداخت و در بهمن ۱۳۷۲ به رحمت حق پیوست.

□□□

شماره چهاردهم ماهنامه «بعثت» که به عنوان نشریه داخلی دانشجویان حوزه علمیه قم به طور مخفیانه در قم منتشر می‌شد، در خرداد ۱۳۴۴ ش محرم الحرام ۱۳۸۵ ه. انتشار یافت که مقالاتی درباره شهدای پانزده خرداد، فلسطین، رسوایی رژیم ایران، شکست آمریکا، امپریالیسم جدید (همکاری آلمان و اسرائیل)، هویدا، افسانه حقوق بشر و سرانجام شکنجه آقای هاشمی در زندان قزل قلعه و اخبار جدید در آن درج شده بود. بیشترین مقالات این شماره را که آخرین شماره «بعثت» هم بود، به علت دستگیری آقای هاشمی و فرسنگانی و فراری شدن شادروان علی حجتی کرمانی، اینجانب نوشته بودم و امور اجرایی آن هم طبق معمول به عهده برادر عزیز جناب سید محمود دعایی بود که هنوز در قم بود. چندی بعد، شادروان علی حجتی هم دستگیر شد و به زندان رفت و در ملاقاتی با همسر خود، خانم مریم صدر، دختر آیت الله حاج سید رضا صدر قدس سره، پیام فرستاده بود که به دنبال آقای دعایی و آقای خسروشاهی هستند. بهتر است که از قم بروند یا مخفی شوند. آقای دعایی در آن زمان در کلاس آموزش زبان انگلیسی که مرحوم سید حبیب برقی برای طلاب در یکی از اتاق‌های چاپخانه خود در خیابان ارم تشکیل داده بود و آقای احمد احمدی هم در آنجا اشتغال داشت، شرکت می‌کرد. به محض اطلاع از پیام، نزدیک غروب بود که به آموزشگاه آقای برقی رفتم، ولی نرسیده به کلاس، آقای دعایی را دیدم که از کلاس بیرون آمده بود و عازم مدرسه خان بود که به نام مدرسه آیت الله بروجردی معروف شده بود. همدار آقای حجتی را ابلاغ کردم. خیلی اهمیت نداد و دقیقاً یادم هست که پس از گفتگو در آخر سخن گفت، «خیلی هم مهم نیست!» و خداحافظی کردیم. بعدها شنیدم که ایشان وقتی به در مدرسه خان می‌رسد، با یکی از آموزگاران شهرستانی که نوعاً مأمور بازداشت بودند روبرو می‌شود که از او می‌پرسد، «آقای دعایی را می‌شناسید؟ من از شهرستان آمده‌ام و با ایشان کار دارم؟» آقای دعایی که متوجه او شده بود، در پاسخ می‌گوید، «بلی می‌شناسم! الان اینجا بود. کمی صبر کنید برمی‌گردد!» و خود داخل مدرسه می‌شود و گویا از پشت بام مدرسه، راهی خانه امن می‌گردد و از آنجا هم مهاجر «عراق» می‌شود که این هجرت یازده سال تمام طول کشید. چند روز بعد هم اینجانب که قصد سفر به نجف را داشتم، دستگیر و به تهران زندان قزل قلعه اعزام شدم و در بند زندان در کنار بزرگان و دوستانی چون آیت الله و حجج ربانی شیرازی، هاشمی و رفسنجانی، انصاری شیرازی، رضا گلسترخی، صادق خلخالی، جهانتاب و حاج مرتضی تجریشی و دیگران اسکان یافتیم. روزها به بازجویی از دوستان می‌گذشت. آقای هاشمی رفسنجانی و مرحوم گلسترخی به بند انفرادی منتقل شدند و طبق خبرها که یک سرباز ترک، همشهری تبریزی مسئول تقسیم غذا بین زندانیان برای اینجانب می‌آورد، آقای رفسنجانی و آقای گلسترخی به نحو وحشیانه‌ای شکنجه شده و حتی با توی داغ، پای ایشان را سوزانده بودند. نگرانی فراگیر شد که مبادا نوبت به ما برسد؛ ولی عید نوروز فرا رسید و درست در شب سال تحویل که مرحوم دارپوش فروهر در بند یک که در واقع همیشه ساکن آنجا بود، سفره هفت سین چیده و همه علما را دعوت کرده بود که مراسم دعای سال تحویل را در بند یک برگزار کنند؛ ساقی، رئیس زندان، باورق‌های در دست

چشم‌انداز

حضرت آقای جمی به تعبیر امام (ره) مانند کوهی استوار که با طوفان شدیدی هم از جای خود تکان نمی‌خورد، در جای خود باقی ماند و با نور الهی به دفاع همه جانبه از آبادان پرداخت، «فقمتم بنورالامر حین فشلوا و مضیت بنورالله حین وقفوا و استبدت برهانها کالجبل لا تحرکه القواصف و لاتزله العواصف و...» و حتی اگر کوه‌ها هم متلاشی و نابود می‌شدند و از بین می‌رفتند، او استقامت می‌ورزید چون می‌دانست که پیروزی از جانب خداوند است.



مشخصات و سوابق ایشان شده بودند. در گزارش ساواک، پیوست پرونده حضرت آقای جمعی چنین آمده است:

خیلی محرمانه صفحه شماره یک از یک

۱. به ۶/ه

۲. از ۳۱۶

۳. منبع: پیک

موضوع: غلامحسین جمعی

نامبرده بالا نامهای از آبادان به سید هادی خسروشاهی ارسال و در آن نامه، اعدام سید قطب رهبر اخوان المسلمین مصر را به خسروشاهی تسلیت گفته و اضافه کرده است هر چند در جامعه اسلامی، مخصوصاً حوزه علمیه قم، سید قطب آشنایان و علاقمندان زیادی دارد؛ اما به تشخیص خود کسانی که این طور خدمتگزار و مجاهد واقعی اسلام بوده و قرآن را چون شما شناخته باشند، خیلی معذودند. اما چرا شما سید قطب را خوب شناخته‌اید؟ برای اینکه عدالت اجتماعی سید قطب را ترجمه و نگارش کرده و بیشتر دلم می‌خواست و در انتظار بودم که این مقاله با بسط بیشتری در صفحات مکتب اسلام چاپ شود تا به گوش جهان اسلام برسد که اعدام و مرگ شخصی چون سید قطب به این زودی‌ها تاریکی خود را از دست نداده و فراموش نخواهد شد. ملاحظات:

خواهشمند است دستور فرمایید ضمن تعیین مشخصات کامل غلامحسین جمعی و اعلام خلاصه‌ای از سوابق نامبرده نحوه فعالیت وی را مشخص سازند و اعمال و رفتار یاد شده را تحت کنترل قرار دهند.

۴۱۶/۳۹۴۵۲

□□□

پس از وصول نامه حضرت آقای جمعی و پیشنهاد دیگر دوستداران و علاقمندان سید قطب، موضع در جلسه هیئت تحریریه مجله مکتب اسلام مطرح شد که خوشبختانه به رغم جو حاکم بر حوزه علمیه سنتی در آن دوران، مسئولین و اساتید محترم، با نوشتن مقاله‌ای درباره زندگی علمی سید قطب موافقت کردند و آن مقاله، طبق پیشنهاد حضرت آقای جمعی، در شماره بعدی مجله «مکتب اسلام» (شماره ۱۲ سال هفتم، مورخ مهرماه ۱۳۴۵، صفحه ۲۴ تا ۲۷) منتشر گردید.

□□□

برادر عزیز آقای محمدرضا کائینی خبر داد که حضرت آقای جمعی در تهران تشریف دارند. مشتاقانه همراه دوستان به دیدارشان شتافتیم. آقای جمعی در ۸۴ سالگی هم با نشاط و سرزنده بود و با شادی و امید سخن می‌گفت و از یاران و برادران به خیر و نیکی یاد می‌کرد. ساعتی در کنار ایشان و دوستانی که حضور داشتند، سپری شد و به ذکر پاره‌ای از خاطرات نیم قرن گذشته، گذشت. در پایان دیدار، دو سه کتاب جدید الطبع حقیق از جمله «اهل البیت فی مصر»، «قصه التقریب» و «شبیعه و سنی و غوغای ساختگی» به ایشان اهدا و تقدیم شد، به امید آنکه دعای خیر ایشان، بدرقه راه باشد.

و این دیدار به تاریخ ششم رمضان المبارک ۱۴۲۸ هـ، ۲۷ شهریور ماه ۸۶ بود.

تهران: سید هادی خسروشاهی

۸۶/۶/۲۸

شعله‌های فروزان احساسات پاک و آمیخته با تعقل و درک صحیح این مرد شهید قرآن و اسلام پی برده باشند، خیلی معذودند و یا اقلاً من آنها را درست نمی‌شناسم. اما چرا شما سید قطب را خوب شناخته‌اید؟ علت این امر پیش خودم واضح است: کسی که عدالت اجتماعی سید قطب را ترجمه و نگارش داده، قطعاً به روح موج و جوشان این فقید اسلام راهی یافته و برای بهتر شناختن او، حتماً در «فی ظلال القرآن» و «خصائص التصورش» و... سیر و سیاحتی عمیق و متملانه داشته است. بی‌خود نبود که از روز وقوع این حادثه اسف‌انگیز در انتظار شنیدن ناله و سوز شما بودم، زیرا، «گر بود در ماتمی صد نوحه‌گر صاحب درد را باشد اثر».

این ناله را امروز از زبان خامه شیوا و شورانگیز شما در نشریه ندای حق شنیدم و دیدم که چگونه سایه‌ای بسیار روشن از هیجانات روحی و احساسات عمیق، بعضی از صفحات ندای حق را فرا گرفته است و در این مقال کوتاه حق مطلب را ادا و سید قطب را چنانکه در خور حوصله مقاله بسیار فشرده و متناسب با صفحات محدود ندای حق باشد، معرفی کرده‌اید و هیئت حاکمه خون آشام مصر را رسوا و پرده‌های خائنان و دشمنان اسلام و دوستان استکبار را خوب بالا زده‌اید، به خصوص آنجا که صحبت از فرمان عفو مصطفی امین، متهم به جاسوسی به نفع امپریالیسم به میان آورده‌اید.

اما آقای خسروشاهی دلم می‌خواست و در انتظار بودم که این مقاله را با بسط بیشتری در صفحات مکتب اسلام بخوانم و با درج این مقاله هماهنگ با ابراز تأثر هیئت تحریریه و حوزه علمیه، مجله، همدردی خود، یا جامعه اسلامی به گوش جهان اسلام می‌رساند. یقین دارم منتظران انتظار من از مکتب اسلام چنین نبوده که تمام علاقمندان و ارادتمندان سید قطب که در دنیای پهناور اسلام کم نیستند، همین توقع را از مجله دارند و گمان می‌کنم اینکه در شماره ۱۱ اثری از انعکاس این حادثه مصیبت بار اسلامی نیست و علت عدم فرصت بوده و قبل از وقوع حادثه، مجله از چاپ خارج شده، ولی در شماره ۱۲ جبران ممکن است، به خصوص که از زمان حادثه هم خیلی فاصله گرفته نشده است. به علاوه، اعدام و مرگ شخصی چون سید قطب به این زودی‌ها تاریکی خود را از دست نداده و فراموش نمی‌شود، دیگر نمی‌دانم نظر آقای مکارم و آقای سبحانی و سایر رفقا چه باشد؟

۴۵/۶/۲۱

ارادتمند غلامحسین جمعی

□□□

این نامه چون از طریق پست ارسال شده بود، قبل از رسیدن به دست اینجانب و به آدرس دفتر مجله مکتب اسلام، توسط ساواک سانسور و بازبینی شده بود و بعد به دست ما رسید تا پاسخ و واکنش اینجانب را ببینند. هم‌زمان، گزارشی از سوی ساواک به نامه آقای جمعی اضافه شده که ضمن اشاره به محتوای نامه، خواستار تعیین



اکنون که حضرت آقای جمعی به تهران آمده و مراسم نکوداشتی در تجلیل از ایشان برگزار خواهد شد؛ به پیشنهاد دوستان، نامه‌ای را که ایشان چهار سال قبل ۱۳۴۵ به اینجانب نوشته‌اند، به عنوان یک سند تاریخی نقل و منتشر می‌سازم تا به خوبی روشن شود که حضرت آقای جمعی فقط در اندیشه میهن خویش نیست، بلکه در فکر مشکلات دیگر مسلمانان جهان هم هست.

آبادان، همراه دو تن از یاران مهندسش، به شهادت رسید و پیام و سلام ما گویا به آقای جمعی ابلاغ نشد؛ ولی حصر آبادان با فداکاری دیگر برادران شکسته شد. سپس ما عازم سفرهای دور و درازی شدیم و توفیق دیدار سلب گردید. اکنون که حضرت آقای جمعی به تهران آمده و مراسم نکوداشتی در تجلیل از ایشان برگزار خواهد شد؛ به پیشنهاد دوستان، نامه‌ای را که ایشان چهار سال قبل ۱۳۴۵ به اینجانب نوشته‌اند، به عنوان یک سند تاریخی نقل و منتشر می‌سازم تا به خوبی روشن شود که حضرت آقای جمعی فقط در اندیشه میهن خویش نیست، بلکه در فکر مشکلات دیگر مسلمانان جهان هم هست.

□□□

پس از اعدام ناجوانمردانه شهید سید قطب، اندیشمند بزرگ و مفسر عالیقدر قرآن مجید و مؤلف تفسیر سی جلدی «فی ظلال القرآن» توسط جمال عبدالناصر در مصر، اینجانب مقاله‌ای در هفته نامه «ندای حق» چاپ تهران نوشتم و این جنایت ضد انسانی را به شدت محکوم کردم. حضرت آقای جمعی آن مقاله را در آبادان خوانده بودند و نامه‌ای به من نوشتند و خواستند که در مجله مکتب اسلام هم مطلبی بنویسم و ابراز انزجار حوزه علمیه قم نیز اعلام شود.

□□□

متن نامه حضرت آقای جمعی

باسمه تعالی

جناب آقای خسروشاهی دام توفیقه

ضمن عرض سلام و در خواست موفقیت برای آن جناب از پروردگار متعال، مصیبت بزرگ اسلام، اعدام سید قطب را به شما تسلیت می‌گویم. چرا شما؟ برای اینکه هر چند در جامعه اسلامی ایران و به خصوص در حوزه علمیه قم، سید قطب، آشنایان و علاقمندان فراوانی دارد، اما به تشخیص خودم، کسانی که این خدمتگزار و مجاهد واقعی اسلام و قرآن را چون شما شناخته و به عمق فکری و



نامه حضرت اسلام جمعی به حضرت اسلام خسروشاهی به مساسبت اعلام سید قطب.